

در زبان فارسی و عربی، تمایز و اصطلاحاتی داریم که به معنای «زیبایی» است تفاوت و تمییز این کلمات برای ما روشن نیست. به خصوص برای معاصران و نسل کنونی که آنها را بسیار به کار می‌برند اما در اصل به معنای حقیقی آن توجه نمی‌کنند. در گذشته کلمات را در جای خود و در معنای واقعی آن استفاده می‌کردند. تعبیری مثل جمال، بهاء، حسن، صباحت ملاحظت و کلماتی از این دست که در فرهنگ لغات وجود دارند، در فارسی در لفظ «زیبایی» و در عربی در لفظ «حسن» تجلی می‌یابند. برای رسیدن به تمییز کلمات بهتر است به منابعی مراجعه کنیم که اهل نظر، سخنوران حقیقی و شاعران نگاهشوند و در رأس آنها قرآن کریم قرار دارد البته شعرا و نویسندگان

در هند این نیستند که کلماتی را در معنای خاصی به کار برند گاهی تمایز گوناگونی به آن می‌دهند. در زبان عربی غالب بر سبب کلمه به معنای زیبایی است که سی‌تای آنها مهم‌تر از بقیه است. در زبان فارسی هم کلماتی که در معنای زیبایی به کار می‌روند وجود دارند مانند دو کلمه «زیبایی» و «خوبی». البته وسعت معنای در زبان عربی پیش از فارسی‌ای است که ما امروزه آن را در گفتار و نوشتار به کار می‌بریم. از جمله کلماتی که به معنای زیبایی به کار رفته لفظ «جمال» است. این کلمه در قرآن یک بار و مشتقات آن حدود ۵ یا ۶ بار به کار رفته است. کلمه جمال در سوره نحل آمده است: «و لکم فیها جمال حین تریحون و حین تسرحون» در حیوانات برای شما زیبایی و شکوهی است در شنگاه که از چراها می‌آیند و در پاهایان

که به چرا می‌برند» (نحل / ۲۱). این زیبایی در اصل به چهار پایان (انعام) باز نمی‌گردد بلکه به افسان، صاحبان و ناظران آنها بازمی‌گردد. در بعضی از متون برجسته مانند «کشف الاسرار» میدی، معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری، چنین آمده است که «جمال» در آیه «لکم فیها جمال» به معنای آرایش، زینت و آراستگی است. «زینت» هم از کلماتی است که در معنای زیبایی به کار می‌رود. بنا بر این مراد از آیه این خواهد بود که: در حیوانات برای شما شکوه و آراستگی است. تفسیر خواجه عبدالله انصاری به زبان فارسی است. در این تفسیر معنای هر آیه و سوره در سه مرحله بیان می‌شود: بخش اول به ترجمه لغوی می‌پردازد. در بخش دوم بحث تفسیری و فقهی و تاریخی و شأن نزول آیه و در بخش سوم به تفسیر عرفانی آیه

پرداخته می‌شود. میدی در تفسیر این آیه در بخش دوم می‌گوید مراد از جمال، زینت و حسن منظر است یعنی حسن نظری یعنی اگر انسان ببیند جز حسن و زیبایی نمی‌بیند. از قرآن و تفکر اسلامی چنین بر می‌آید که اگر تصویری زیبا ببینیم، در ما ایجاد تعجب می‌کند. منظور، تعجب در مقابل پدیده ناشناخته و مبهم یا چیزی که علتش را نمی‌دانیم تر است. این تعجب به معنای «حیرت» است. در انسان متحیر حالی پدید می‌آید که موجب تعجب او می‌شود و این تعجب زیباست. کلمه «تعجب» در ادبیات ما به معنای حیرت هم به کار می‌رود. برای نمونه در این بیت سعدی:

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار
فین زیبایی از آن نظر مایه تعجب است که ما را به تفکر وامی‌دارد. در هر تفکری که ما را به ابتدا و سر چشمه هر چیز و علت فاعلی و علت غایی آن می‌اندیشد و زیبایی را این گونه کشف می‌کند، این تعجب و حیرت از روی جهالت نیست، بلکه حیرتی است ممدوح و پسندیده. حضرت رسد (ص) چنین حیرتی را از خداوند خواستار بودند: «هر روز حیرتاً تحیر افیکم» «هر روز کارا بر حیرت من از مقلبت بیفزاید» این حیرت از سوی سر آغاز و از سوی دیگر حاصل تفکر است. ولوح آن به مستی و مدهوشی و «فنا» می‌رسد.

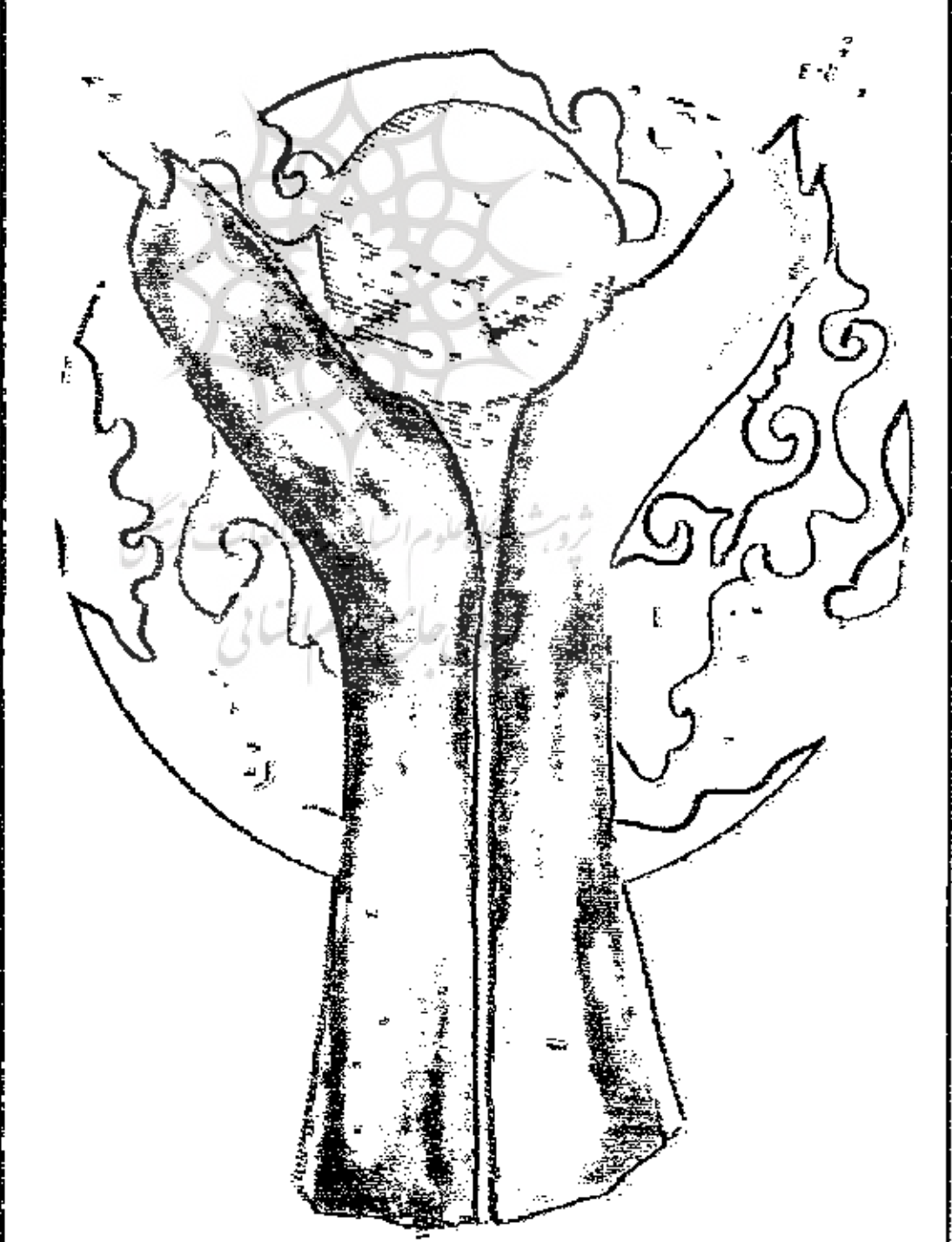
حضرت علی (ع) در حدیثی می‌فرماید: «زیبایی آدمی در عقل و تفکر است». تفکر زیباست و دعوت به زیبایی می‌کند. ما بر مشتقات «جمال» در قرآن همراه با قید ذکر شده است: مانند صبر جمیل، هجر جمیل و صراط جمیل. شیخ صدوق در «تبیان» در باره صبر جمیل می‌گوید: آن نوع صبری است که انسان در آن شکایت نکند. انسان گاه صبر و خویشتر داری نکرده اما ناخشنود و ناراضی است. اما کسی که هم صبر دارد و هم راضی است، در صبرش از خداوند استعانت می‌طلبد. ای صبر از خودش نیست بلکه از حق و به مدد پوسته این نوع صبر را صبر جمیل نامیده‌اند. شیخ روزبهان نیز در این باره گفته است: صبر جمیل، استعانت کردن به خداست و دست از اعتراض شستن، که مقام راضیست و این صبر، صبر جمیل است. حافظ همین معنی را چنین سروده است:

گر رنج پیش آید و گر راحت ای حکیم نسبت مکن به غیر که اینها خدا کند

مفهوم جمال در زبان فارسی در ترکیب‌هایی مانند «حسین خلق» نیز نمودار شده است. حسن خلق از یک سو یعنی زیبایی باطنی که در قضایای مثل صبر، عدالت، رضا، توکل و صدق جلوه کرده است. و از سوی دیگر زیبایی خلق به معنای کالبد زیبای طبیعی نیز هست که به بعضی داده شده است. یکی از منابع خوب در باره زیبایی که فصیح و مبسوط نگاشته شده، قصیده نثیه ابن فارض مصری است که شانی برابر با شأن حافظ در دنیای عرب دارد. این قصیده هفتصد و اسی بیت است که شرح‌های بسیاری بر آن نوشته‌اند. از جمله فخرالدین گرجانی و سعید الدین فرغانی. در این قصیده از مقامات عشق و زیبایی صحبت به میان آمده و در باره اغاظمی مانند جمال، نکلت ظریفی بیان شده است. جمال عبارت است

هر که فکرش کند

زیبایی و آراستگی انسان در عقل است



هر که فکرش کند
زیبایی و آراستگی
انسان در عقل است

سینماپوای فهمیدن



میانی سینما (۱)،
ویلیام فیلپس،
ترجمه رحیم
فاسمیان، نشر
ساقی، چاپ اول،
۱۳۸۶، ۱۹۱ ص.

وقتی فیلمی را مطالعه می‌کنیم و واکنش‌های خود را نسبت به آن می‌سنجیم، اعتبار آن فیلم را باید به چه کسی بدهیم؟ اگر فیلم کوتاه است و ساختن آن خرج و زحمت زیادی ندارد - که در مورد بسیاری از فیلم‌های اوانگارد چنین است - معمولاً یک نفر بیش از همه اعتبار می‌گیرد. ولی تکلیف ما با فیلم‌های بلند داستانی چه است؟ آیا باز هم همه اعتبار باید به یک نفر تعلق بگیرد؟ نوشتن فیلمنامه، طراحی لباس، کارگردانی، نورپردازی، بازیگری، تدوین، تهیه موسیقی متن، سرمایه‌گذاری و تبلیقات، و رای قنرت و توانایی یک نفر است. با این همه، بسیاری از مرورکنندگان و منتقدان، یک نفر را - که معمولاً کارگردان فیلم است - ستایش یا سرزنش می‌کنند.

اگر با زمان یا نقاشی سروکار داشتیم، دادن تمام مسئولیت اثر به یک نفر، موجه و معقول بود. اما با توجه به اینکه هر فیلم، محصول کار مشترک چندین نفر است، اغلب دشوار است که بتوان تعیین کرد کدام فیلم‌ساز، مسئول چه بخشی از اثر کامل شده است و در اغلب موارد به زحمت می‌توان بلور کرد که کارگردان، مسئول خلاقیت «تمام» جنبه‌های فیلمی باشد. برای مثال، آیا فیلمنامه‌نویس، کارگردان، بازیگران یا شخص دیگری، برخی گفت‌وگوهای اساسی فیلم‌ها را بازنویسی کرده است؟ آیا فیلمنامه‌نویس، کارگردان، تدوینگر یا صاحب استودیو بر سر حذف صحنه یا صحنه‌های مشخصی یا فشاری می‌گذارد؟ بررسی فیلم، جواب قانع‌کننده و موثری برای این پرسش و پرسش‌هایی نظیر آن فراهم نمی‌آورد و به ندرت می‌توان پاسخ این پرسش‌ها را در نشریات سینمایی هم پیدا کرد.

عنوان‌بندی فیلم‌ها هم در این مورد چندان راهگشا نیست و گاه حتی بر ابهام موضوع می‌افزاید. به همین ترتیب پرسش‌های زیادی درباره سهم دقیق هر کس در محصول نهایی، بدون پاسخ باقی می‌ماند. گاه که می‌بینم تمام اعتبار فیلمی به کارگردان آن تعلق می‌گیرد یاد ماجرای «شاید هم جعلی» می‌افتم که بین فرانک کاپرا و رابرت ریسکین اتفاق افتاد. ریسکین فیلمنامه‌نویس تعدادی از آثار سینمایی کاپراست. کاپرا در گفت‌وگویی طولانی با ریچارد واتر به دعوات درباره «ریزه‌کاری‌های کاپرایسی» آثارش حرف می‌زند و حتی یک بار هم نامی از ریسکین نمی‌آورد. بعد از آنکه این گفت‌وگو به چاپ می‌رسد، ریسکین پاکت ضخیمی پر از کاغذ سفید و خالی، به همراه یادداشتی برای فرانک کاپرا می‌فرستد. در یادداشت چنین آمده بود «خب فرانک، حالا بیا و آن ریزه‌کاری‌ها را نشان بده».

معناست که وجود برای او ظهور و تجلی و انکشاف دارد و برای دیگر موجودات چنین نیست. این وصف ذاتی انسان و از ماهیت او و غیرقابل تفکیک از اوست. حقیقت انسان در ابتدا عبارت است از فسمتی که با حقیقت وجود دارد. آن را می‌شناسد و با آن انس دارد. اما ماجرا به همین جا ختم نمی‌شود. انسان هر موجود دیگری را که ادراک می‌کند و می‌شناسد، فرع بر شناختن وجود و حقیقت آن است. به تعبیر هایدگر پیش از این که شناسایی تفصیلی پیدا کنیم، به شناسایی حضوری و اجمالی دست پیدا می‌کنیم. بنابراین قادر به شناسایی همه موجودات هستیم و بنابه آن تا نخت اولیه مان از وجود همه را حرکت می‌کنیم. و به همین دلیل هم قادر به سخن گفتن هستیم. ما در سخن گفتن پیوسته در حال نسبت‌دادن چیزی به چیزی هستیم. در حالت نسبت‌دادن هستی چیزی به چیزی‌های دیگر و به گفته هایدگر این فرع بر این مسئله است که ما مفهوم از حقیقت هستی داریم. چون در غیر این صورت چگونه چیزها را به هم نسبت می‌دانیم و مثلاً می‌گوییم: خورشید، روشن است. یا حذف این حروف ربط و کلمات و موصولات از زبان، قادر به سخن گفتن نیستیم. حتی نمی‌توانیم فکر کنیم. این بدین معناست که انس و آشنایی قبلی، مجمل، مضمور و پنهانی از حقیقت وجود هست که می‌توانیم چیزها را بشناسیم و بدون آن، ادراک دیگر موجودات و هر گونه علم برای ما منتفع می‌شود. انسان موجودی است که قبل از درک هر موجودی، مبدأ هستی و نفس وجود را درک می‌کند و در پرتو اوست که دیگر موجودات را می‌شناسد. جمال و وجود عین همدیگرند به این معنا که ادراک هر نوع زیبایی، فرع بر ادراک اوست و هر ادراک و شناخت و تحسینی، اول به او می‌رسد.

بحث مهم دیگری که در کتب اسلامی مطرح شده اشاره به این نکته است که وجود همه موجودات از او و عاریتی است. عاریت نه به معنای بی‌اصل و بی‌بنیاد و پوچ و موهوم بودن، بلکه به معنای آن چیزی است که خودش نیست و ناگزیر باید به اصلش بازگردد. همان‌طور که وجود موجودات عاریتی است، جمال و زیبایی هم در همه موجودات چنین است و هر چیز عاریتی به ذات حق تعالی باز می‌گردد.



تذکره به امر قدسی، معیزه هنر دینی محمد مددیور: هنر دینی معنایی عام و معنایی خاص دارد. هر فضیلت و کمالی در فرهنگ اسلامی، هر محسوب می‌شود و این معنای عام آن است. اما در معنای خاص، با صورت‌های خیالی و بی‌زیبایی از تبار می‌یابند. اگر بخواهیم تعریفی مشخص از این هنر بکنیم باید چنین بگوییم: هنر دینی، هنری است که در آن عالم دینی با صورت خیالی و جلوه جمالی و جلالی، متجلی می‌شود. یعنی یک اثر هنری، مظهری از جمال و جلال الهی است. در صورت خیالی، ذات هنر، همین صورت خیالی است. دین نیز با جلوه و جمال الهی معنا می‌یابد. خواه دین وحیانی باشد یا دین فطری الهی، ادیان ابراهیمی (ادیان وحیانی) به اجمال، اصول و مبانی است. خود را آشکار گردانند و در تفصیل، هر امری ذوق خویش را فاعل کرده است. مثلاً در هنر رسمی مسیحی، مفهوم تجسم، رمز، زیبایی، نسبت بین زیبایی محسوس و زیبایی معقول و زیبایی عالم شهادت و عالم ملکوت، به وسیله اولیای دین مسیح مطرح شده است. در اسلام وقتی سخن از تخیل، کشف مخیل، زیبایی و جمال الهی گفته می‌شود، در حقیقت روشی و تلاکوسی است که از جلوه‌های الهی بروز می‌کند و در مجموع هنر اسلامی را مفهوم می‌بخشد. اما مهم‌ترین معیزه هنر دینی، تذکر ذاتی به امر قدسی و الوهیت است. به نوعی دیگر هم می‌توان به این موضوع پرداخت. اگر دین را عبارت از معرفت و اطاعت بدانیم، پس در مرحله اول، معرفت امر قدسی و امر الهی تحقق می‌یابد، و در مرحله بعد، اطاعت از این امر صورت می‌پذیرد. بنابراین، هنر دینی نوعی عبادت و اطاعت است. ضمن آن که معرفت نه به نفس خود که به امر الهی و به امر قدسی و الوهیت نیز حاصل می‌شود. در حقیقت، هنر مند دین‌یار و لطف و عنایت باز گاه قدسی، با تأمل و تعقل، حقایق و معانی الهی را در صورت خیالی منعکس می‌کند، و این صورت خیالی را در قالب شعر، نقاشی و هنرهای تجسمی و به صورت حجم در مجسمه‌سازی یا طراحی‌ها در معماری و شهرسازی، یا آلبان در موسیقی، و حرکت در هنرهای نمایشی آشکار می‌کند.

فعل کسی است که سرچشمه زیبایی است. پس پرسش بنیادین این است که انسان از کجا و به چه سبب زیبایی را درک می‌کند؟ این امر به خود انسان واگذار نشده، بلکه موجودی هست که انسان در پرتو آن، زیبایی و سایر چیزها را می‌شناسد. آیا اگر ما چیزی بیافرینیم و کاری انجام دهیم، غرض و غایتی در آن است. انسان‌ها با اغراض و غایباتی به آفرینش دست می‌زنند و اعمالی را انجام می‌دهند که در نهایت باعث تکامل آنان می‌شود و بدون آن وجهی از نقصان دارند. آیا خداوند نیز از خلقت قصد و غرضی داشته است؟ آیا در او نقصی بوده که می‌خواست با آفرینش جهان آن را جبران کند؟ در حدیث قدسی معروف خوانده‌ایم که «کنت کنزاً مخفياً فاحیبت ان اعرف لکی اعرفه». پاسخ شاید این باشد که «کنج پنهانی» که میل به آشکارگی دارد و راز خلقت در این نگرش عرفانی و شهودی همانا آشکار کردن این کنج نهفته بوده است.

این کنج هیچ چیز جز محبت نیست. این جهان مثل این‌هاست که پیش روی انسان قرار گرفته و او خود را در آن دیده است. تمام اجزای جهان اوصاف و ویژگی‌های وجود همان کنج پنهان است. ذات این آینه، عدم است. اگر به او همتی ای نسبت داده می‌شود به علت صورت - آفریدگاری - است که در او منعکس شده و مرجع همه صورت‌هاست. این یکی از معانی یا سوره «کمال ظهور» است که در تفسیر مفهوم زیبایی به آن اشاره شد. در یک تفسیر، تقدم از آن «حب» است که موجب پیدایش جمال شده است. در جای دیگر این جمال و زیبایی است که سبب برانگیخته شدن حب شده و عشق را پدید می‌آورد. این که زیبایی را درک می‌کنیم و معنا و معادیقش را می‌شناسیم، مرجع این است. به وجود بازمی‌گردد بعضی از اوصاف وجود عین وجود است. مانند زیبایی، علم و نور. همه صفات علیا و اسمای حسنی حق تعالی عین هم هستند. به هم می‌تابند و انعکاس می‌یابند.

در این جا بحث بسیار مهمی مطرح می‌شود که در میان فیلسوفان غرب در قرن بیستم میلادی تنها هایدگر آن را مطرح کرده است. می‌دانیم که او از انسان به لفظ دل‌زاین (da-sein) تعبیر می‌کند. دل‌زاین یعنی موجودی که با ذات و حقیقت وجود نسبت دارد. این نسبت و آشنایی انسان به این

از کمال ظهور به صفت تناسب و ملائمت اعم از این که بیرون از انسان باشد یا درون وجود او. تناسب و ملائمت در این جا به معنای هارمونی در زبان لاتین (Concrete) و سرمونی نیز هست که مفهوم امر زیباست. ملائمت عبارت است از هر چیز مطابق با طبع انسان، هر چیزی که طبع و فطرت انسان را ویران نکند و باعث آلودگی و انحراف آن نشود و یا فطره آن را دل‌نشین و پسندیده بیابد. هر امر زیبا که دارای این اوصاف باشد، دوست داشتنی، دل‌بند و محبوب است. نکته مهم در کمال ظهور، کامل بودن است. یعنی اینکه هیچ عرصه‌ای از ظهور خالی نباشد و در هر جا رد و اثری از آن به چشم آید و آشکارتر از هر چیزی باشد.

اینک این پرسش مطرح می‌شود که مصداق چنین فضایی درون انسان است یا بیرون او. اگر انسان به خود نظر کند این جمال را که بزرگترین نشانه خداوند است می‌بیند. فیثا - هوفان مغرب زمین تصریح کرده‌اند که انسان از هر موجودی زیباتر است. چه خلقتاً و چه خلقتاً. خلقتش بی نظیر و زیباتر و زیبایی‌اش اشرف زیبایی‌هاست. کائنات در جایی گفته بود من برای یافتن خدا به دو چیز نگاه کردم: یکی آسمان که خلقتش عظیم است و دیگری درون خود و این هر دو موجب تعجب می‌شود و پرده جمال پیش چشم می‌گستراند. در تعریفی که از این فرض نقل شده یکی از شارحان قصیده می‌گوید جمال عبارت است از کمال ظهور و تجلی در وجود انسان یا بیرون از وجود او. در حالی که کائنات زیبایی را صد سوزن‌کنی و مبتنی بر موضوعیت نهایی می‌داند و آن را به امر اکتات و واکنش‌های بیرونی انسان منحصر می‌کند. جمال آنکه زیبایی، تحقق و محصل دارد.

آوردماند شخصی نزد پیامبر (ص) آمد و عرض کرد: دوست دارم لباس و کفش و ظاهرم زیبا باشد. آیا چنین دلیلی از روی کبر است؟ رسول (ص) فرمودند: کبر نیست. پروردگار عالم زیباست و زیبایی را دوست دارد.

هر چه زری ظهور کامل داشته باشد عین هارمونی و هماهنگی است و اگر نداشته باشد به معنای نقصی در ظهور است که موجب قبح و زشتی است. این زشتی در مقابل زیبایی است. زشتی آن جایی است که ظهور و تجلی‌ای نباشد. متفکران و حکیمان اندکی معتقدند که این

کمال از آن وجود و هستی و به صورت آشکار است. در واقع جمال و صفتی از اوصاف وجود است و وجود والاتر از هر موجود دیگر. او زیباتر از هر چیزی است و سایر چیزها به واسطه او زیباست و وجود در این معنا با هر عنوانی تجلی‌کننده زیباست و زیبایی را پدید می‌آورد. این ظهور و پیدایی عین جمال است و جمال عین انکشاف و رفع حجاب و برآمنی از پس پرده محجوبیت و پوشیدگی است. بنابراین بحث اساسی در زیبایی‌شناسی و جمال، بحث سرچشمه و منشأ جمال است. زیبایی صفت و